

مسئولیت مدنی دادورز اجرای احکام

زهرا رویتوند غیاثوند

کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات اراک

چکیده

بحث مسئولیت مدنی متصدیان اجرای احکام و بالاخص دادرسان مشغول در اجرای احکام مدنی، در واقع نشان از عدم مصونیت قاضی و دیگر متصدیان اجرا به طور عام دارد تا مردم با اطمینان از عدالت قضایی بتوانند مشکلات خود را حل کنند. اشخاصی که دخیل در اجرای حکم هستند کارکنان قضایی و اداری می‌باشند که مطابق قواعد عام و خاص هر دو گروه مسئولیت دارند. اما ممکن است بین این دسته از کارکنان قضایی و اداری در باب مسئولیت تفاوتی وجود داشته باشد، به طور مثال درباره تقصیر و اشتباه قاضی، مهمترین ادله قانونی در مورد مسئولیت مدنی قضات، اصل ۱۷۱ قانون اساسی است و همچنین قواعد فقهی و موارد کلی مسئولیت مدنی نیز درباره قاضی و دیگر متصدیان اجرا مستند قابل قبولی است. در مورد قضات دادگستری مبنای قانونی اصل ۱۷۱ قانون اساسی به جهت خطیر بودن مسئولیت این شغل بین تقصیر و اشتباه تفکیک قایل شده است و در صورت اشتباه، مسئولیت را بر عهده دولت گذاشته است و در فرض تقصیر مسئولیت بر عهده خود قاضی می‌باشد. لذا قاضی در صورت اشتباه سبک یا اشتباهی که معمولاً در امور اجتهادی محتمل است، ضمانتی ندارد و از بیت‌المال هم پرداخت می‌شود، اما در صورت اشتباه فاحشی که معمولاً در امور اجتهادی رخ نمی‌دهد، ضامن است، ولی از بیت‌المال جبران می‌شود، زیرا قاضی و حتی دیگر متصدیان اجرا که مأمور دولت هستند، مسئول اجرای حکم می‌باشند. در نوشتار حاضر به صورت توصیفی-تحلیلی به بررسی مسئولیت مدنی دادورز اجرای احکام پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: اجرای حکم، دادورز، مسئولیت مدنی.

مقدمه

مسئولیت متصدیان اجرای احکام مدنی علی‌الاصول در قلمرو عام مسئولیت مدنی قرار می‌گیرد و در واقع سر منشاء اعمال دادورزان اجرای احکام برگرفته از مسئولیت‌های حرفه‌ای دادرسان است. نقش مهمی که دادورزان بر عهده دارند، باعث شده است که برخی حساسیت‌ها نسبت به کار آنان وجود داشته باشد. علاوه بر مسئولیت‌های کیفری و مدنی، تخلفات اداری دادورزان هم قابل تعقیب خواهد بود. اگر دادورز دچار تخلفی شود به یکی از کیفرهای اداری توبیخ، کسر مقرری ماهیانه تا یک ثلث از یک تا شش ماه و اخراج از خدمت محکوم می‌شوند. دادرسی که دادورز تحت نظر او انجام وظیفه می‌کند، نیز به نوبه خود می‌تواند در بروز خسارت شریک باشد زیرا اعمال دادورز برگرفته از دادرس اجرای احکام مدنی است. در نوشتار حاضر به بررسی مسئولیت مدنی دادورز اجرای احکام پرداخته شده است.

فعل زیان بار، رکنی از ارکان مسئولیت مدنی هر شخصی می‌باشد. دادورز هم از این قاعده مستثنی نیست و در واقع وظایفی که دادورز در توقیف اموال به عهده دارد و به تبع آن مالی توقیف می‌شود، متنوع است. (بحث توقیف بدان جهت است که بیشترین مسئولیت دادورز ناشی از توقیف مال است).^۱ به عنوان مثال: اگر دادگاه در حکم یا قرار صادره، توقیف عین مالی را مدنظر قرار داده باشد، (توقیف اتومبیل معین) در این فرض دادورز بایستی در محلی که اتومبیل مذکور قرار دارد به همراه طرفین حاضر شود و آن را از تصرف متصرفین خارج کند و حسب مورد به محکوم‌له یا حافظ بسپارد، و اگر دادگاه در حکم یا قرار خود توقیف ملکی را مدنظر قرار داده باشد، در این فرض دادورز باید برای توقیف آن، مراتب را به اداره ثبت اسناد و املاک اعلام کند و درخواست توقیف آن را بنماید. فعل زیان باری که ممکن است از دادورز سر بزند و با جمع سایر ارکان مسئولیت، وی در معرض پاسخگویی قرار گیرد می‌تواند ناشی از عدم رعایت تشریفات قانونی و... باشد.^۲ در واقع برای انجام عملیات اجرایی به ویژه توقیف اموال، قانونگذار مقرراتی را پیش‌بینی نموده است که اکثر مقرراتی که توسط قانونگذار وضع می‌شود جنبه‌ی آمرانه دارد و کسی که تکلیف انجام آن‌ها را به عهده دارد، نمی‌تواند بر خلاف آن مقررات آمرانه اقدام کند، یعنی نمی‌تواند در اجرای قانون نظر شخصی خود را که بر خلاف تفسیر قانون باشد، اعمال کند، در غیر این صورت، چون بدون مجوز قانونی، اقدام نموده است که این امر می‌تواند موجب مسئولیت وی شود، حتی اگر در عدم رعایت تشریفات قانونی تقصیر نداشته است و به طور سهوی یا اشتباهی، اقدام بر خلاف قانون نموده است، چون ماده ۱۱ قانون مسئولیت مدنی که یکی از منابع مسئولیت مدنی دادورز است، مقرر می‌دارد: «... که به مناسبت انجام وظیفه عمداً یا در نتیجه بی‌احتیاطی، خسارتی به اشخاص وارد کند...»^۳ که این اشتباه یا تقصیر دادورز موجبات مسئولیت او را فراهم می‌کند.^۴

گاهی ممکن است دادورز در عملیات اجرایی دچار اشتباه شود. اشتباه دو نوع است: ۱- اشتباه حکمی ۲- اشتباه موضوعی؛ و خود اشتباه حکمی دو نوع است: ۱- مواردی که شخص تصور به وجود قانونی که اساساً وجود ندارد، داشته باشد و ۲- تفسیر نادرست از یک قانون به تصور این که آن تفسیر درست است.^۵ به عنوان مثال: اگر دادورز در جریان توقیف اموال محکوم علیه، تصور کند که قانونی وجود دارد که خودرو جزء مستثنیات دین است و قابل توقیف نمی‌باشد (در قانون نحوه‌ی اجرای

^۱ زرگوش، مشتاق، مسئولیت مدنی دولت و کارکنان آن، ص ۷۲

^۲ باریکلو، علیرضا، مسئولیت مدنی، ص ۳۹

^۳ به صراحت ماده ۱۱ قانون مسئولیت مدنی

^۴ حیاتی، علی عباس، اجرای احکام مدنی، ص ۵۳

^۵ جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، ص ۴۵

محکومیت مالی مصوب ۱۳۹۳، خودرو جزء مستثنیات دین نیست و قابل توقیف است).^۶ و در نتیجه آن خودرو را توقیف نکند (تصور اشتباه) در اینجا دادورز مسئول جبران خسارت وارده به محکومله است. چون با عدم توقیف خودرو باعث شده است که استیفای محکوم به با دشواری روبه‌رو شود و اگر اقدام به توقیف می‌نمود، این مشکل وجود نداشت یا ماده‌ای وجود دارد و در مقام تفسیر آن برای اجرای حکم، دچار اشتباه می‌شود و بر خلاف واقع آن را تفسیر می‌کند، می‌تواند موجبات مسئولیت خود را فراهم آورد. مگر این که در این مورد دولت مطابق ماده ۱۱ قانون مسئولیت مدنی، در آموزش کارمند خود (دادورز) مرتکب اهمال شده باشد، در این فرض دولت مسئولیت دارد. در اشتباه موضوعی، مصداق بارز آن این است که دادورز اقدام به توقیف مال شخص دیگری غیر از محکوم علیه کند، که در این فرض موجبات مسئولیت وی فراهم می‌شود. همچنین دادورز بایستی در صحنه‌ی اجرا برای توقیف مال، به عنوان مجری حکم، به اظهارات و ایرادات طرفین توجه کند. ماده ۶۹ ق. ا. ا. م در همین راستا مقرر می‌دارد: «هرگاه اشخاص ثالث نسبت به اموالی که توقیف می‌شود، اظهار حقی نماید، دادورز یعنی مأمور اجرا، مشخصات اظهار کننده و خلاصه اظهارات او را قید می‌کند.» و ماده ۷۰ ق. ا. ا. م نیز در همین راستا بیان شده است. بنابراین دادورز باید بر حسب مورد قبول یا رد اظهارات اشخاص ذی حق را در صورت مجلس قید کند و حال اگر بر خلاف واقع، رد یا قبول کند، می‌تواند موجبات مسئولیت دادورز فراهم شود.

مثالی در مورد تقصیر (فعل زیان بار) دادورز: الف بر علیه ب دعوایی را مطرح نموده است و خواسته‌ی الف بدین شرح است که چون ملک ب را با تمام شرایط و ارکان بیع، خریداری نموده است، مطابق شروط قرارداد، ب ملزم به انتقال سند رسمی ملک فوق است و دستور موقتی از دادگاه خواستار شده است، به جهت جلوگیری از نقل و انتقال پلاک ثبتی ملک و دادگاه با تایید رئیس حوزه قضایی، دستور موقت را مورد پذیرش قرار داده است. بعد از ارسال قرار دستور موقت به اجرای احکام مدنی، شخص ج به عنوان دادورز تعیین شده است و نهایتاً رسیدگی دادگاه به اتمام می‌رسد و حکم بر محکومیت خوانده ب مبنی بر تنظیم سند رسمی صادر می‌شود و در این فاصله الف بعد از مراجعه به واحد اجرای احکام مدنی متوجه می‌شود که شخص ج (دادورز) اقدام به ارسال مفاد قرار صادره به مرجع ثبتی و تقاضای بازداشت پلاک مذکور در دفتر املاک و ثبت مراتب در دفتر املاک بازداشتی اداره ثبت ننموده است و در این فاصله که حکم دادگاه قطعی می‌شود، شخص ب (فروشنده) اقدام به انتقال سند رسمی مالکیت ملک مذکور نموده است. در این مثال دادورز مقررات قانون اجرای احکام مدنی را از جمله ماده ۹۹ قانون فوق را رعایت ننموده است، و حکم قطعی که توسط دادگاه صادر شده است، قابلیت اجرا ندارد و شخص الف که محکومله می‌باشد باید مجدد دادخواست ابطال سند تنظیمی علیه خریدار دوم را مطرح کند و این امر باعث ورود خسارت به وی می‌شود، و این ترک فعل دادورز، تقصیر محسوب می‌شود، و تقصیر دادورز موجب عدم تحقق توقیف شده است و دادورز به دلیل وجود ارکان مسئولیت مدنی، ملزم به جبران خسارت وارده است.

مطابق قاعده کلی، تا ضرری به دیگری وارد نشود، بحث مسئولیت منتفی می‌شود، به عبارت دیگر صرف ارتکاب فعل زیان بار موجب مسئولیت شخص نمی‌شود، بلکه باید از ارتکاب فعل زیان بار ضرری هم متصور شود.^۷ طبق قواعد عام مسئولیت، به نظر می‌رسد خسارات قابل مطالبه از سوی دادورز عام است، یعنی انواع خساراتی که در حین توقیف مال از سوی دادورز، به صاحبان اموال وارد می‌شود، قابل مطالبه است و تفاوتی نمی‌کند که این خسارات وارده، مادی باشد یا معنوی.^۸ در مورد خسارت معنوی می‌توان در قالب مثالی بیان نمود: دادورز با توقیف اموال شخص دیگری غیر از محکوم علیه، موجبات فشار روحی و نگرانی را برای ثالث فراهم کرده است، یا برخورد دادورز در صحنه‌ی اجرا به صورتی است که موجبات هتک

^۶ مستفاد از قانون نحوه اجرای محکومیت مالی مصوب ۱۳۹۳

^۷ یزدانیان، علی رضا، قلمرو مسئولیت مدنی، ص ۴۸

^۸ همان

حرمت محکوم‌علیه را به همراه دارد و محکوم‌علیه با توجه به ماده یک قانون مسئولیت مدنی می‌تواند درخواست جبران خسارت نماید.⁹

ماده یک قانون مسئولیت مدنی در واقع در مقام بیان عام بودن مسئولیت دادورز است، اما ماده ۱۱ قانون فوق، در مقام بیان خاص بودن مسئولیت دادورز است. به عبارت دیگر به موجب ماده ۱۱ قانون مسئولیت مدنی، ممکن است دادورز خسارت‌هایی را به اشخاصی وارد کند و این بروز خسارت ناشی از وظیفه‌ی شغلی وی باشد، در این فرض ماده ۱۱ ق.م.م حاکمیت دارد و مسئولیت وی خاص است، اما اگر خسارت وارده به علتی غیر از وظیفه‌ی شغلی دادورز باشد، در این فرض ماده یک قانون مسئولیت مدنی، حاکمیت دارد. چون ماده ۱۱ ق.م.م در خصوص بیان مسئولیت کارکنان دولت است. جهت ایجاد مسئولیت مدنی، وجود سه رکن لازم و ضروری است، در واقع با عدم اثبات هر یک از این سه رکن (فعل زیان بار، ورود خسارت، رابطه‌ی سببیت)، فرایند ایجاد مسئولیت مدنی دچار نقص و اشکال می‌گردد، و در خصوص بحث مسئولیت متخلف، تردید وجود دارد. برای احراز رابطه‌ی سببیت بین فعل زیان بار و خسارت وارده، باید این امر اثبات شود که اگر فعل زیان بار اتفاق نمی‌افتاد، ضرری هم واقع نمی‌شد. به عنوان مثال: دادورز جهت توقیف مال مورد حکم، به محل مورد نظر رفته است و مال شخص دیگری را به جای مال محکوم‌علیه توقیف می‌کند (مثلاً اتومبیل ثالث را) و اتومبیل به پارکینگ منتقل می‌شود و در اثر حادثه‌ای پیش بینی نشده، اتومبیل مذکور تلف می‌شود. در این فرض در خصوص تلف منافع خودرو، تقصیر دادورز محرز است و خسارت هم وارد شده است و رابطه‌ی سببیت هم وجود دارد، پس مسئولیت وی وجود دارد، اما در مورد تلف شدن اتومبیل چون ناشی از قوه قاهره بوده است، و مستقیماً از عمل دادورز تلف نشده است، بحث مسئولیت دادورز منتفی است، چون ارکان مسئولیت مدنی مجموعاً وجود ندارد.^{۱۰} در واقع خسارت باید مستقیم ناشی از فعل دادورز باشد و سبب دیگری آن رابطه‌ی عرفی را قطع نکند، و در مورد تلف خودرو، همان حادثه‌ی پیش بینی نشده رابطه‌ی سببیت بین فعل دادورز و خسارت وارده را قطع می‌کند، و نمی‌توانیم دادورز را مسئول خسارت ناشی از تلف خودرو بدانیم.

گفتار اول: موارد مسئولیت مدنی دادورز در اجرای احکام

در صورتی که دادورز و یا یکی از بستگان او در اجرا حکمی توسط خود، ذینفع باشند، دادورز نمی‌تواند آن حکم را خودش اجرا نماید و همچنین موارد دیگری که موجب ابطال عملیات اجرایی و ایجاد مسئولیت برای دادورز خواهد بود.^{۱۱} بنابراین در اینگونه موارد دادورز دارای مسئولیت است، لذا در این گفتار به موارد رد دادورز و ابطال عملیات اجرایی در اجرای احکام اشاره خواهیم داشت.

بند اول: عدم توجه به موارد رد

ماده ۱۸ ق.ا.ا.م مقرر می‌دارد: (مدیران و دادورزها در موارد زیر نمی‌توانند قبول مأموریت کنند:

- ۱- امر اجرا راجع به همسر آنها باشد.
 - ۲- امر اجرا راجع به اشخاصی باشد که مدیر و یا دادورز با آنان قرابت نسبی یا سببی تا درجه ۳ دارند.
 - ۳- مدیر و یا دادورز قیم یا وصی یکی از طرفین یا کفیل امور او باشد.
 - ۴- وقتی که امر اجرا راجع به کسانی باشد که بین آنان و مدیر و یا دادورز یا همه آنان دعوای کیفری یا مدنی مطرح است.
- در هر یک از موارد مذکور در این ماده اجرای حکم از طرف رئیس دادگاه به مدیر و یا دادورز دیگری محول می‌شود و اگر در آن حوزه مدیر یا مامور دیگری نباشد اجرای حکم به وسیله مدیر دفتر یا کارمند دیگر دادگاه یا حسب مورد ماموران شهربانی و ژاندارمری به عمل خواهد آمد. (در حال حاضر مراد از ماموران شهربانی، ضابطان عام نیروی انتظامی است)

⁹ کاتوزیان، ناصر، الزام‌های خارج از قرارداد، ضمان قهری، ص 259

¹⁰ اصغری، رضا، مسئولیت بدون تقصیر، ص 29

¹¹ زرگوش، مشتاق، مسئولیت مدنی دولت و کارکنان آن، ص 64

در توضیح و شرح و تفسیر این ماده و این که آیا اگر موارد مذکور در این ماده توسط دادورز رعایت نشود، می‌شود در فرض وقوع خسارت به احدى از طرفین وی را مسئول جبران خسارت وارده بدانیم یا نه، باید بیان کنیم که این ماده جهات رد دادورزها و مدیران اجرا را بیان می‌کند، همان طور که قاضی در هنگام دادرسی و قضاوت باید از شبهه و شائبه به دور باشد، عملیات اجرایی هم باید بدون هرگونه شبهه و تردید و موضع تهمت ادامه یابد، به طور منطقی و عقلی برای این که اقداماتی که توسط مدیر اجرا و دادورزها جهت انجام هر چه بهتر عملیات اجرایی انجام می‌شود، صحیحاً صورت گیرد باید این افراد (دادورزها و مدیر اجرا) اگر جهات ردی را در خود مشاهده نمودند از انجام عملیات اجرایی خودداری کنند، زیرا ممکن است در فرض عدم رعایت بی‌طرفی به عملکرد نا عادلانه دادورز اعتراض شود، در این صورت بهتر است از همان ابتدا وی را وارد جریان اجرای رای نکنیم، به این جهت که بی‌طرفی آنها محل تردید قرار نگیرد.^{۱۲} به عنوان مثال: یکی از مواردی که در ماده ۱۸ به عنوان یکی از جهات رد بیان شده است این است که، امر اجرا مربوط به همسر دادورز باشد که به نظر می‌رسد این قسمت از ماده راجع به موردی است که یکی از محکومله یا محکوم علیه همسر دادورز باشد، در این مثال منطقاً و عقلاً امکان خارج شدن از بی طرفی وجود دارد و جایی که دادورز قرار است اموال محکوم علیه را بنا به درخواست محکومله توقیف کند اما محکوم علیه همسر وی باشد به احتمال قریب به یقین این امکان وجود دارد که بنا به دلایلی از توقیف اموال محکوم علیه خودداری کند، در حالی که می‌بایست توقیف کند و این امر باعث ورود ضرر و خساراتی به محکومله می‌شود. همین مورد در خصوص محکومله هم صادق است اگر محکومله همسر دادورز باشد، قطعاً دادورز تحت تاثیر روابط خانوادگی اقدام به توقیف اموالی خواهد کرد که نباید توقیف شود، مثل مستثنیات دین.

بند دوم: عدم توجه به رعایت تشریفات قانونی اجرا

ماده ۲۴ مقرر می‌دارد: «دادورز بعد از شروع به اجرا نمی‌تواند اجرای حکم را تعطیل یا توقیف کند یا قطع کند یا به تاخیر اندازد مگر به موجب قرار دادگاهی که دستور اجرای حکم را داده یا دادگاهی که صلاحیت صدور دستور تاخیر اجرای حکم را دارد یا با ابراز رسید محکومله دایر به وصول محکوم به یا رضایت کتبی او در تعطیل یا توقیف یا قطع یا تاخیر اجرا» در بیان شرح و تفسیر این ماده باید ذکر نمود که این ماده تکلیف دادورز را به اجرای حکم بعد از شروع مقرر می‌دارد. به عبارت دیگر همان اصل ضرورت اجرای حکم است. ماده ۸ قانون آئین دادرسی مدنی مقرر می‌دارد: «هیچ مقام رسمی یا سازمان یا اداره دولتی نمی‌تواند حکم دادگاه را تغییر دهد و یا از اجرای آن جلوگیری کند مگر دادگاهی که حکم را صادر نموده یا مرجع بالاتر، آن هم در مواردی که قانون معین نموده باشد»^{۱۳} و در صورتی که بر خلاف قانون در جهت جلوگیری از اجرای حکمی اقدام شود، مرتکب قابل مجازات خواهد بود (ماده ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی).^{۱۴}

دادورز شخصی است که وظیفه‌ی اجرای حکم را به عهده دارد، این ماده مشخص کرده است که دادورز تکلیف به اجرای حکم دارد و قانونگذار مواردی که دادورز مجاز است عملیات اجرایی را متوقف کند ذکر کرده است. در واقع این ماده دارای یک اصل و یک استثناء است و اصل آن است که بعد از شروع به اجرا نمی‌توان عملیات اجرایی را متوقف ساخت مگر در موارد خاص.

به عنوان مثال می‌توان بیان نمود که: الف علیه ب دعوایی مطرح نموده است، ب در هیچ یک از جلسات دادرسی حضور نداشته است، مسلماً وی حق تجدیدنظرخواهی و واخواهی را دارد، بعد از گذشت مهلت‌های اعتراض (جمع مدت و واخواهی و تجدیدنظرخواهی) چون حکم قطعی می‌شود، با درخواست محکومله اجرای حکم شروع می‌شود و ممکن است پس از شروع به اجرا، شخص غایب مراجعه کند و با ادعای عدم اطلاع از حکم، واخواهی کند. در این مدت اگر دادگاه ادعای واخواه را بپذیرد، قرار قبول و واخواهی صادر و با صدور این قرار اجرای حکمی که شروع شده موقتاً متوقف خواهد شد. (تبصره ۱ ماده ۳۰۶) در

^{۱۲} مرادخانی، فردین و حسین اسفندیاری، مبانی مسئولیت مدنی دولت در پرتو قوانین ایران، ص 48

^{۱۳} صراحت ماده ۸ قانون آیین دادرسی مدنی

^{۱۴} مستفاد از ماده 576 قانون مجازات اسلامی، بخش تعزیرات

این مثال دادورز تکلیف و وظیفه دارد که اجرا را موقتاً متوقف کند و اگر به این وظیفه عمل نکند و اجرا ادامه پیدا کند و به تبع آن اموالی توقیف شود و با واخواهی محکوم‌علیه رای صادره در مرحله‌ی بدوی نقض گردد، در اینجا دادورز مسئول خسارت وارده به محکوم‌علیه حکم غیابی است چرا که اگر وی موقتاً اجرا را متوقف می‌کرد و مالی را توقیف نمی‌کرد، نتیجتاً ورود خسارت هم به زیان دیده منتفی می‌شد. بنابراین باید خسارت وارده را جبران کند و عرفاً خسارت وارده متناسب به وی می‌باشد. با بیان این مثال باید متذکر شویم که به غیر از موارد مذکور در ماده ۲۴ قانون اجرای احکام مدنی، در سایر مواد قانونی اعم از قانون اجرای احکام مدنی و قوانین دیگر نیز مواردی وجود دارد که به موجب آن می‌توان اجرای حکم را متوقف یا به تأخیر انداخت. بنابراین، به غیر از موارد قانونی، اصل بر اجرای حکم است. رئیس قوه قضائیه طی بخشنامه شماره 1380/10/۱۵۰۰۱/80/19629 با استناد به مقررات آئین دادرسی مدنی و قانون آئین دادرسی کیفری به کلیه مراجع قضایی اعلام نموده است که کلیه قضات محترمی که مسئولیت اجرای احکام صادره را به عهده دارند در مورد احکام قطعی یافتۀ لازم اجرا تا زمانی که از طرف مقامات ذی صلاح قضایی دستور تأخیر یا توقف عملیات اجرایی صادر نشده است، طبق مقررات قانونی نسبت به اجرای حکم اقدام کنند.^{۱۵}

برخی از حقوقدانان معتقدند در صورتی که پس از قطعیت حکم و صدور اجرائیه، قاضی دادگاه در غیر از موارد تجویز قانون، دستور عدم اجرای حکم را خطاب به دایره اجرای احکام مدنی صادر کند، عمل او تخلف محسوب می‌گردد،^{۱۶} شعبه دوم دادگاه عالی انتظامی قضات طی دادنامه شماره 1366/11/28-73 برای قاضی دادگاه به اعتبار دستور عدم اجرای حکم، مجازات انتظامی معین نموده است. همان دادگاه طی دادنامه شماره ۵۹ مورخ/66/۱۰۲3 تعلل در صدور دستور اجرای حکم را نیز تخلف دانسته است.

به نظر می‌رسد در این حالت که قاضی دادگاه اگر در غیر از موارد تجویز قانون، دستور عدم اجرای حکم را به اجرای احکام مدنی صادر کند، اگر خسارتی به زیان دیده وارد شود به استناد اصل ۱۷۱ قانون اساسی بر حسب مورد مسئول زیان و خسارت وارده است.

بند سوم: عدم اخذ رسید از محکوم‌له یا تسلیم محکوم به، به غیر از محکوم له

به موجب ماده ۳۸ ق.ا.م که مقرر می‌دارد: «دادورز محکوم به را به محکوم‌له تسلیم نموده، برگ رسید می‌گیرد و هرگاه محکوم به نباید به مشارالیه داده شود یا دسترسی به محکوم‌له نباشد مراتب را جهت صدور دستور مقتضی به دادگاهی که اجرائیه صادر کرده اعلام می‌کند». به موجب تفسیر و شرح این ماده: هدف اصلی عملیات اجرایی آن است که در پناه قدرت مأمورین، محکوم به از محکوم‌علیه اخذ و به محکوم له داده شود. اخذ رسید معمولاً در مواردی لازم است که محکوم به مال منقول باشد در مورد مال غیر منقول، تنظیم صورت مجلس مبنی بر استقرار محکوم‌له در آن به منزله اخذ رسید تلقی خواهد شد.^{۱۷} مطابق این ماده باید دادورز محکوم به را در درجه‌ی اول به محکوم‌له تسلیم کند نه شخص دیگری. به عبارت دیگر اگر دادورز بیاید و محکوم به را به فرزند محکوم‌له یا همسر وی و یا... هر شخص دیگری تسلیم کند، اگر بین محکوم‌له و شخص گیرنده محکوم به اختلافی در بین باشد و این شخص منکر تحویل گرفتن محکوم به شود یا آن را به عمد تلف کند، در این جا دادورز بر خلاف مقرره‌ی قانونی که تسلیم به خود محکوم‌له بوده است عمل کرده است و طبیعتاً در فرضی که خسارتی ایجاد شود مسئولیت وجود دارد و باید مطابق قواعد و اصول مسئولیت مدنی و ارکان مسئولیت مدنی درجه‌ی تقصیر را احراز و به موجب آن، طرف را به دادن خسارت به زیان دیده محکوم کرد. اما به موجب همین ماده گاهی ممکن است تکلیف دادورز این باشد که محکوم به را نباید به محکوم‌له بدهد. به عنوان مثال ممکن است محکوم‌له در پرونده دیگری به علت بدهی به

^{۱۵} معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه، شماره دوم، ص 785

^{۱۶} کریم‌زاده، احمد، نظارت انتظامی در دستگاه‌های قضایی، ص 155

^{۱۷} مهاجری، علی، شرح قانون، آیین دادرسی مدنی، ص 161

شخص ثالث محکومیت یافته و دایره‌ی اجرای آن دادگاه با مکاتبه‌ی لازم از دایره‌ی اجرایی که پرونده اجرایی طلب محکوم‌له در آن جریان دارد خواسته است به محض وصول محکوم به آن را به حساب آن اجرا واریز و یا توقیف کند و یا محکوم‌له اجرایی شخصی است که به ولایت از فرزندش و یا به قیمومت از مولی علیه طرح دعوی نموده و در ضمن عملیات اجرایی مولی علیه بالغ و رشیده گردیده و یا اگر محجور بوده به علت رفع حجر از قیمومت خارج شده است.^{۱۸} در این فرض نیز به نظر می‌رسد بنا به خود نص قانونی، بایستی دادورز، برای تعیین تکلیف موضوع، مراتب را به دادگاه منعکس کند، و اگر دادورز به این تکلیف مقررهی قانونی خود عمل نکند و خسارتی وارد شود که نتیجه‌ی اقدام دادورز بوده باشد، باید جبران خسارت کند و ه و همچنین اگر دادگاه با وجود این که مثلاً نباید به محکوم‌له بنا به شرایطی تحویل داده شود، اما دستور تحویل بدهد، دادگاه در این فرض مقصر است تحت عنوان سبب اقوی و مطابق قاعده اگر چند سبب در ایجاد خسارت نقش داشته باشند باید بررسی شود که ضرر وارده عرفاً مستند به کدام سبب است.

ماده ۴۰ قانون اجرای احکام مدنی مقرر می‌دارد: «محکوم‌له و محکوم‌علیه می‌توانند برای اجرای حکم قراری بگذارند و مراتب را به قسمت اجرا اعلام دارند.» این ماده در مقام بیان این نکته است، طرفین یک پرونده می‌توانند فی‌مابین خود برای اجرای حکم توافقاتی نمایند، قانونگذار با بیان این حق برای طرفین نوعی تکلیف برای دایره اجرا مقرر داشته است. یعنی اگر به عنوان مثال: بین الف و ب برای چگونگی اجرای حکم توافقاتی شده، دایره اجرا نمی‌تواند بدون توجه به توافقاتی که مابین آنها انجام شده است، عملیات اجرایی را ادامه دهد. مگر اینکه توافق طرفین برای اجرای حکم، بر خلاف روال قانونی اجرای حکم باشد. و به نظر می‌رسد که این توافق باید کتبی باشد و به دایره اجرا تسلیم شود تا در صورت حدوث اختلاف قابل استناد باشد، این توافق به دلیل این که مبتنی بر اصل حاکمیت اراده است، برای مامور اجرا الزام‌آور است.^{۱۹} طبیعتاً اگر مامور اجرا به توافقاتی که بین طرفین شده است توجهی نکند و اجرای حکم ادامه پیدا کند و این توافقات بر خلاف روال قانونی هم نباشد، و متعاقباً از اجرای حکم خساراتی به بار آید به طوری که اگر بر مبنای توافقات طرفین عملیات اجرایی ادامه پیدا می‌کرد این مشکلات وجود نداشت، در این فرض چون دادورز بر خلاف مقررهی قانونی عمل نموده است و به توافقات موجه طرفین توجهی ننموده است، مسئول خسارت وارده در فرض بروز خسارات است زیرا تقصیر کرده است.^{۲۰}

بند چهارم: عدم توجه به زمان اجرای حکم

ماده ۴۴ ق.ا.ا.م مقرر می‌دارد: «اگر عین محکوم به در تصرف کسی غیر از محکوم‌علیه باشد این امر مانع اقدامات اجرایی نیست مگر این که متصرف مدعی حقی از عین یا منافع آن بوده و دلایلی هم ارائه کند، در این صورت دادورز یک هفته به او مهلت می‌دهد تا به دادگاه صلاحیتدار مراجعه کند و در صورتی که ظرف ۱۵ روز از تاریخ مهلت مذکور قراری دایر به تأخیر اجرای حکم به قسمت اجرا ارائه نکرد، عملیات اجرایی ادامه خواهد یافت.» این ماده صحبت از عین محکوم به کرده است، یعنی دادگاه بعد از رسیدگی به ادله طرفین در جلسه‌ی دادرسی، حکم به تحویل عین مالی به خواهان صادر کرده است و حال در مرحله‌ی اجرا آن عین در بد ثالث است، قانونگذار این امر را (این که مال در ید و تصرف شخصی غیر از محکوم‌علیه باشد) مانع از ادامه‌ی عملیات اجرایی ندانسته است و اگر دادورز در این فرض به صرف این که مال محکوم علیه، در تصرف ثالث است، عملیات اجرایی را ادامه ندهد و متوقف شود و بعد کاشف به عمل آید که تبانی و هماهنگی بین ثالث و محکوم‌علیه صورت گرفته است، به طوری که محکوم له، با این تبانی به حقوق خود دست پیدا نکند مسلماً از عدم انجام تکلیف مقرر قانونی خسارتی وارد شده است که دادورز باید پاسخگو باشد.^{۲۱} اما ممکن است تبانی صورت نگرفته باشد و شخص ثالث برای خود

¹⁸ مهاجری، علی، شرح قانون آیین دادرسی مدنی، ص 162

¹⁹ امیری قائم مقامی، عبدالحمید، حقوق تعهدات، ص 93

²⁰ امیری قائم مقامی، عبدالحمید، حقوق تعهدات، ص 94

²¹ حاجی محمدی، اصغر، مسئولیت امر و مجری ناشی از توقیف مال، ص 78

حقوقی نسبت به محکوم به قائل باشد. در این فرض دادورز باید یک هفته به او فرصت بدهد تا به دادگاه صلاحیت دار مراجعه کند و مامور اجرا مجاز به ادامه عملیات اجرایی نخواهد بود، در واقع مامور اجرا با تنظیم صورت جلسه‌ای تا پایان مهلت اعطایی، اجرای حکم را متوقف می‌کند. ولی اگر دادورز با وجود ارائه‌ی دلیل موثری در اثبات ادعایی توسط ثالث مثل سند رسمی و... باز هم یک هفته مهلت را به ثالث جهت استیفای حقوق خود ندهد و حکم را اجرا کند و به تشخیص خود ادله را کافی در اثبات ادعا نداند و متعاقباً بعد از خاتمه‌ی عملیات اجرایی معلوم شود که طرح دعوای ثالث در دادگاه صلاحیت‌دار به نتیجه رسیده است و ثالث ذی حق است، در این فرض دادورز در فرض ورود خسارت به ثالث، مسئول جبران خسارت وارده است، زیرا دادورز صلاحیت آن را ندارد که با این استدلال که ادله ابرازی غیر موثر در اثبات حق مورد ادعا است به آن ترتیب اثر ندهد و این دادگاه صلاحیت‌دار است که صلاحیت ارزیابی ادله‌ی ابرازی را دارد و دادگاه صلاحیت‌دار اگر دلایل ابرازی را موثر در اثبات ادعا تشخیص داد، قرار تأخیر اجرای حکم صادر می‌کند.^{۲۲} به عنوان مثال: موجر علیه مستاجر دعوای تخلیه مطرح می‌کند، جلسات دادرسی تشکیل می‌شود و دادگاه با بررسی ادله متوجه می‌شود که مهلت اجاره تمام شده است و باید مستاجر تخلیه کند و حکم بر تخلیه علیه مستاجر صادر می‌شود، در این جا موجر که محکوم‌له است درخواست صدور اجرائیه را می‌کند و اجرائیه به مستاجر ابلاغ هم می‌شود، اما با مراجعه مامور اجرا به محل مورد اجاره مشخص می‌شود که شخص دیگری در محل، مدعی اجاره کردن آن محل است و سندی را ارائه می‌کند که به موجب آن مستاجر اول منافع مورد اجاره را به او منتقل کرده است. در این جا مامور اجرا باید یک هفته به مستاجر دوم مهلت بدهد تا اقدام به طرح دعوی کند، زیرا تشخیص صحت یا عدم صحت سند ابرازی با مامور اجرا نیست و در فرض بروز خسارت مسئول می‌باشد. در اینجا اگر مستاجر دوم ظرف یک هفته اقامه دعوا کرد باید گواهی طرح دعوا را به مامور اجرا اطلاع دهد و ارائه کند تا مامور مطمئن شود که مستاجر به وظیفه‌ی خود عمل کرده است و گرنه عملیات اجرایی ادامه پیدا می‌کند و در زمانی که گواهی طرح دعوی ظرف یک هفته به مامور اجرا ارائه شد، مامور اجرا از تاریخ طرح دعوا ۱۵ روز صبر می‌کند که اگر قرار تأخیر اجرای حکم ارائه نشد، عملیات را ادامه دهد و اگر ارائه شد که عملیات را تا پایان مهلتی که دادگاه در قرار خود معین کرده متوقف می‌کند.

بند پنجم: بروز تقصیر در برداشت محصول

ماده ۴۸ ق.ا.ا.م مقرر می‌دارد: «در صورتی که در ملک مورد حکم خلع ید زراعت شده و تکلیف زرع در حکم معین شده باشد به ترتیب زیر رفتار می‌شود: اگر موقع برداشت محصول رسیده است محکوم‌علیه باید فوراً محصول را بردارد و الا دادورز اقدام به برداشت محصول می‌کند و هزینه‌های مربوط را تا زمان تحویل محصول به محکوم‌علیه از او وصول می‌نماید. هرگاه موقع برداشت محصول نرسیده باشد اعم از این که بذر روییده یا نرویده باشد محکوم‌له مخیر است که بهای زراعت را بپردازد و ملک را تصرف کند یا ملک را تا زمان رسیدن محصول به تصرف محکوم‌علیه باقی بگذارد و اجرت المثل بگیرد. تشخیص بهای زراعت و اجرت المثل با دادگاه خواهد بود و نظر دادگاه در این مورد قطعی است.» این ماده مشابه ماده ۱۶۵ قانون آئین دادرسی مدنی است، این ماده مقرراتی در مورد نحوه اجرای احکام خلع ید در مورد زمین‌های زراعی وضع نموده است، در ملک زراعی که حکم خلع ید آن صادر شده چنان چه تکلیف زرع در حکم دادگاه مشخص شده باشد، در این صورت دادورز وظیفه خواهد داشت طبق حکم عمل کند. مثلاً دادگاه در حکم خود مقرر داشته است هم زمان با اجرای حکم خلع ید، زرع موجود در زمین قلع و قمع یا به همان صورتی که هست به محکوم‌علیه یا محکوم‌له تحویل گردد. به نظر می‌رسد حالت دیگری که بشود از این ماده استنباط نمود و در فرض تخلف آن بر حسب مورد مسئولیت دادورز پیش آید این است که، دادگاه در حکم خود معین ننموده است و قید نکرده است که مثلاً نسبت به قلع و قمع محصول اقدام شود در این صورت دادورز در زمان اجرای حکم

²² مدنی، سیدجلال الدین، آیین دادرسی مدنی اجرای احکام مدنی، ص 83

مطابق ماده ۵۵ ق.م.م.ر می‌دارد: «در مورد مالی که وثیقه بوده و یا در مقابل مطالباتی توقیف شده باشد، محکوم‌له می‌تواند تمام دیون و خسارت قانونی را با حقوق دولت بر حسب مورد در صندوق ثبت یا دادگستری تودیع نموده، تقاضای توقیف مال و استیفای حقوق خود را از آن بنماید. در این صورت وثیقه و توقیف‌های سابق فک و مال بابت طلب او و مجموع وجوه تودیع شده بلافاصله توقیف می‌شود.»

به موجب این ماده ممکن است محکوم‌له بخواهد مالی را که در رهن می‌باشد و یا قبلاً توقیف شده، تماماً وسیله‌ای استیفای طلب خود قرار دهد. در این فرض پس از پرداخت حقوق مرتهن، محکوم‌له باید نامه‌ای از رهن گیرنده مبنی بر وصول طلب و فک رهن خطاب به دفترخانه تنظیم کننده سند رهنی دریافت و پس از تشریفات قانونی در مورد فک رهن صورت گرفته، خلاصه‌ی عملیات فک رهن ملک مرهونه توسط محکوم‌له به دایره اجرا تسلیم نماید، در این صورت دایره اجرا، عنداللزوم، پس از استعلام از رهن گیرنده، و یا مرجع ثبتی و وصول پاسخ مثبت، نسبت به اجابت درخواست محکوم له، اقدام خواهد نمود.^{۲۶}

بنابراین مأمور اجرا وظیفه دارد که مراتب فک رهن را به مرجع مربوطه اعلام کند تا توقیف مازادی نسبت به مال مورد رهن صورت نگیرد و اگر این اقدام را انجام ندهد و مجدداً رهنی صورت گیرد، در این فرض که هدف محکوم‌له رهایی از مشکلات رهن مازاد بوده است ممکن است دوباره به وقوع بپیوندد، در حالی که محکوم له قصد داشته است استیفای حقوق خود را از آن مال به عمل آورد، در این فرض باعث ورود خسارت به محکوم له می‌شود.^{۲۷}

بند سوم: عدم توجه به مقررات قانونی

ماده ۶۰ ق.ا.ا.م.م.ر می‌دارد: «عدم حضور محکوم له و محکوم‌علیه مانع از توقیف مال نمی‌شود، ولی توقیف مال به طرفین اعلام خواهد شد.» به موجب این ماده جهت توقیف مال به توسط دادورز، نیازی به حضور طرفین نیست، یعنی در فرض عدم حضور طرفین دادورز مکلف به توقیف است، به عبارت دیگر اگر مالی که برای توقیف موجود باشد از مستثنیات دین نباشد و مسلم باشد که مال محکوم‌علیه است و شخص نیز نسبت به آن ادعایی ندارد و اما دادورز به بهانه‌ی این که محکوم‌له یا محکوم‌علیه حضور ندارند اقدام به توقیف نمی‌کند، در این فرض اگر محکوم‌علیه بیاید و مال را که برای توقیف معرفی شده است را منتقل کند یا تلف کند، در این فرض دادورز مسئول خسارت وارده به محکوم‌له است، چون بر خلاف نص صریح قانون عمل کرده است و مال معرفی شده را توقیف نکرده است. فرض دیگری که ممکن است پیش بینی شود این است که:

ممکن است طرفین در زمان توقیف حاضر نشده باشند، ولی مأمور اجرا در زمان مراجعه به محل استقرار اموال ملاحظه کند که اموال در محلی در بسته قرار دارد، آیا وی می‌تواند قفل محل را باز کند و به تکلیف قانونی خود که توقیف اموال است اقدام کند؟ در این فرض ماده ۶۰ ق.ا.ا.م. حکمی را بیان نکرده است. اما به استناد ماده ۶۴ ق.ا.ا.م. باید بر اختیار دادورز به باز کردن قفل محل نظر داد که رویه‌ی عملی این است که در این گونه موارد مرجع قضایی خطاب به مرجع انتظامی محل، نمایندگی ورود به محل استقرار اموال اخذ می‌شود و مأمور اجرا با کلیدساز به محل مراجعه و به هزینه محکوم‌له قفل باز می‌شود. نکته‌ای که قابل توجه است این است که به موجب قسمت اخیر ماده ۶۰ ق.ا.ا.م. پس از آن که توقیف اموال صورت گرفت، دادورز تکلیف قانونی دارد که طی اخطاریه‌ای مراتب را به طرفین پرونده‌ی اجرایی اعلام کند. تکلیف دادورز مبنی بر اعلام موضوع توقیف به طرفین از جمله محکوم‌علیه از این جهت دارای اهمیت است که بر اعلام و ابلاغ موضوع توقیف آثاری مترتب است، یعنی اگر دادورز بیاید و مال را توقیف کند اما محکوم‌علیه اطلاعاتی از توقیف نداشته باشد و بر اساس حق مالکانه‌ی خود آن را به غیر منتقل کند، در این فرض جاری کردن حکم ماده ۵۶ ق.ا.ا.م. که مقرر می‌دارد: «هرگونه نقل و انتقال اعم از قطعی و رهنی و شرطی نسبت به مال توقیف شده باطل و بلااثر است»، با مشکل مواجه می‌شود.

بند چهارم: ارتکاب تقصیر در توقیف اموال منقول

^{۲۶} مهاجری، علی، شرح قانون اجرای احکام مدنی، ص ۲۳۹

^{۲۷} محقق داماد، سید مصطفی، جزوه درسی نظریه خسارت در فقه، ص ۳۲

ماده ۶۱ ق.ا.م مقرر می‌دارد: «مال منقولی که در تصرف کسی غیر از محکوم‌علیه است و متصرف نسبت به آن مال ادعای مالکیت کند یا آن را متعلق به دیگری معرفی کند به عنوان مال محکوم‌علیه توقیف نخواهد شد. در صورتی که خلاف ادعای متصرف ثابت شود، مسئول جبران خسارت محکوم‌له خواهد بود». (چون مال منقول با قبض و اقباض منتقل می‌شود اما در مورد مال غیر منقول تشریفات لازم است.) به موجب این ماده، در اموال منقول شرط لازم برای توقیف مال آن است که محکوم‌علیه نسبت به آن استیلاء و سلطه داشته باشد، در این حالت است که مال توقیف می‌شود یا این که مال در تصرف کسی غیر از محکوم‌علیه است ولی متصرف نسبت به آن ادعای مالکیت ندارد و متصرف آن مال را متعلق به دیگری نمی‌داند در این حالت نیز مال توقیف می‌شود. ولی اگر متصرف ادعایی بر مالکیت مال داشته و یا آن را متعلق به ثالث بداند، مأمور اجرا مجاز نخواهد بود آن را توقیف کند. به عبارت دیگر ماده ۶۱ ق.ا.م در مقام بیان این مطلب است که مأمور اجرا در صورت مواجه شدن با تصرف ثالث نسبت به مال منقول و ادعای مالکیت او، نباید از وی حتی مطالبه دلیل کند، واضح است که به محض اعلام متصرف مبنی بر مالکیت خود یا شخص دیگر نسبت به مال، مأمور اجرا از هرگونه اقدام نسبت به مال مورد نظر ممنوع است و توقیف، مورد نهی قانونگذار قرار گرفته است.^{۲۸} در این فرض اگر مأمور اجرا بر خلاف قانون، از متصرف مال مطالبه دلیل کند و آن نیز سند یا گواهی نامه یا اقرارنامه‌ای را ارائه کند اما مأمور اجرا به تشخیص خود آن را رد کند و مال را به عنوان مال محکوم‌علیه توقیف کند و بعد شخص متصرف بتواند به موجب حاکمیت قواعد عمومی، اثبات مالکیت کند. یا به موجب ماده ۳۵ ق.م برای اثبات ادعای خود به اماره تصرف استناد کند،^{۲۹} در این فرض مأمور اجرا که تکلیف قانونی داشته است که به محض مواجه شدن با ادعای متصرف مبنی بر مالکیت خود یا دیگری از توقیف خودداری کند و نکرده است، اگر خسارتی از این جهت متوجه متصرف باشد وی می‌تواند طبق قواعد عام مسئولیت مدنی و احراز رابطه‌ی سببیت و دیگر ارکان مسئولیت مدنی به مأمور اجرا مراجعه و از وی مطالبه‌ی خسارت کند در این فرض محکوم‌له می‌تواند مال دیگری را جهت استیفای حقوق خود به دایره اجرا معرفی کند. اما اگر خلاف ادعای ثالث به اثبات رسید، در این حالت ثالث در مقابل محکوم‌له باید از عهده خسارت وارده برآید که مسئولیت متصرف ثالث مبنی بر جبران خسارت محکوم‌له در قالب قاعده تسبیب قابل توجیه است، چرا که وی با ادعای خود مانع از توقیف مال شده است، به طوری که اگر متصرف این ادعای واهی را مطرح نمی‌کرد توقیف مال صورت می‌پذیرفت و محکوم‌له راحت‌تر به حقوق خود دسترسی پیدا می‌کرد. حتی می‌توان مسئولیت وی را بر پایه‌ی قاعده اقدام توجیه کرد، زیرا متصرف با علم به این که مال متصرفی در مالکیت او یا شخص دیگر نمی‌باشد و با علم به اینکه اگر خلاف ادعای او ثابت شود باید از عهده‌ی خسارت وارده برآید، فلذا با طرح ادعای واهی علیه خود اقدام کرده است.

ماده ۶۲ ق.ا.م مقرر می‌دارد: «اموال منقولی که خارج از محل سکونت با کار محکوم‌علیه باشد، در صورتی توقیف می‌شود که دلایل و قرائن کافی برای احراز مالکیت او در دست باشد». به موجب این ماده: اموال منقولی که در محل سکونت و یا محل کار محکوم‌علیه یافت شود بر اساس اماره ید و تصرف ملک او محسوب می‌شود، اماره ید و تصرف، اثبات کننده مالکیت محکوم‌علیه نیست بلکه برای امکان توقیف این اموال لازم است به کمک دلایل و قرائن دیگری این حق مالکیت ثابت شود. به نظر می‌رسد که به موجب این ماده (۶۲) احراز مالکیت محکوم‌علیه باید توسط مأمور اجرا صورت گیرد در همین جاست که بحث تعهد دادورز که رعایت بی‌طرفی در صحنه‌ی اجراست مطرح می‌شود، برخی از حقوقدانان عقیده دارند بر این که مشاغل مأموران اداری از اهمیت خاصی برخوردار است و تاثیر مستقیمی بر حسن جریان امور در مراجع قضایی و اجرایی عدالت و قانون دارد.^{۳۰} بنابراین شخصی که از طرف دستگاه قضایی مأمور می‌شود تا به اجرای اجرائیه صادره از دادگاه بپردازد باید در اقدامات خود در صحنه‌ی اجرا رعایت کامل بی‌طرفی را بنماید، زیرا تصمیمات و اقدامات او نقش هدایتی و نظارتی در روند اجرا دارد و چنان

^{۲۸} حاجی محمدی، اصغر، مسئولیت امر و مجری ناشی از توقیف مال، ص ۶۷

^{۲۹} مستفاد از ماده ۳۵ قانون مدنی

^{۳۰} شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، ص ۲۳۳

چه او این بی‌طرفی را رعایت نکند بر خلاف این تعهد خود که اجرای قانون و عدالت است گام برداشته است. به عنوان مثال: چنان چه محکوم‌له به همراه دادورز برای توقیف اموال محکوم‌علیه در مقام اجرای حکم به محل کار محکوم‌علیه برود و محکوم‌له اموال متعلق به محکوم‌علیه را که بیرون از محل کار وی نگهداری می‌شود را برای توقیف به دادورز معرفی نماید، اما دادورز بر خلاف واقع مدعی باشد که با توجه به ماده ۶۲ ق.ا.ا.م دلایل و قرائین کافی برای احراز مالکیت محکوم‌علیه بر این اموال وجود ندارد. حال آنکه قرائین مانند سند، گواهی، اقرار، اماره و... مالکیت محکوم‌علیه را تأیید می‌کند، ولی دادورز به هر دلیلی مثلاً طرفداری از محکوم علیه، اموال را توقیف نمی‌کند، در این فرض چون حقوق محکوم‌له ضایع شده است و با استدلال غیر موجه دادورز به حقوق خود نرسیده است، اگر خسارتی از این جهت به محکوم‌له وارد شود مثلاً با عدم توقیف اموال، محکوم‌علیه آن را به غیر منتقل کرده است یا تلف شده است و مال دیگری از وی در دسترس نیست، اینجا دادورز طبق قواعد عام مسئولیت مدنی مقصر محسوب می‌شود و باید زیان وارده به محکوم‌له را جبران کند. به همین جهت است که قانونگذار در ماده ۱۸ ق.ا.ا.م جهات رد دادورز را پیش‌بینی نموده است، در غیر این صورت بی‌طرفی آنان محل شک و تردید است. در واقع دادورز باید در فرض این ماده (ماده ۶۲) بر اساس تشخیص نوعی به این نتیجه برسد نه تشخیص شخصی، تا از هر گونه جانبداری و شائبه به دور باشد.

ماده ۶۳ ق.ا.ا.م مقرر می‌دارد: «از اموال منقول موجود در محل سکونت زوجین، آن چه معمولاً و عادتاً مورد استفاده اختصاصی زن باشد متعلق به زن و آن چه مورد استفاده اختصاصی مرد باشد متعلق به شوهر و بقیه از نظر مقررات این قانون مشترک بین آنها محسوب می‌شود، مگر این که خلاف آن ثابت گردد.»

این ماده بیانگر آن است که در محل سکونت مشترک بین زن و شوهر، اموالی وجود دارد، نظریه‌ی اداره حقوقی قوه قضائیه شماره ۷/۵۳۴۹ مورخ ۶۲/۱۱/۲۹ موید آن است که «تشخیص این که اموال منقول موجود در محل سکونای زوجین مورد استفاده اختصاصی کدام یک از آنها است بر حسب مستفاد از ماده ۶۳ ق.ا.ا.م، با مأمور اجرای مربوطه است و ملاک تشخیص نیز عرف و عادت معمول می‌باشد و موردی برای جلب نظر کارشناس نیست و در مواردی که اموال مشترک بین زوجین تشخیص گردد تا موقعی که دلیل منافی نباشد، اصولاً مالکیت زوجین نسبت به آن اموال بالمناصفه فرض می‌شود و در قبال محکومیت هر یک از آنها، نصف اموال مذکور قابل توقیف است.»^{۳۱} به نظر می‌رسد اگر مطابق قانون، مشخص شد که اموال اختصاصی هر یک کدام است و برخی از اموال مشترک تشخیص داده شد بالمناصفه در قبال محکومیت هر یک توقیف می‌شود، یعنی توقیف مشاع امکان‌پذیر است. حال اگر مأمور اجرا بیاید و اموالی را در قبال محکومیت زوج به نفع محکوم‌له توقیف کند، در اینجا زوجه اگر دلیلی ارائه کند که این اموال اختصاص به او دارد و جزء اموال مشترک نیست مثلاً لیست سیاهه، ی جهیزیه خود را ارائه کند و دادورز به آن توجهی نکند، در اینجا زوجه می‌تواند به تشخیص نادرست مأمور به موجب ماده ۱۴۷ ق.ا.ا.م در دادگاهی که حکم توسط آن اجرا می‌شود اعتراض کند و حقوق خود را حفظ کند.

ماده ۶۴ ق.ا.ا.م مقرر می‌دارد: «اگر مال معرفی شده در جایی باشد که در آن بسته باشد و از باز کردن آن خودداری نمایند، دادورز با حضور مأمور شهرستانی یا ژاندارمری یا دهبان محل، اقدام لازم را برای باز کردن در و یا توقیف مال معمول می‌دارد و در مورد باز کردن محلی که کسی در آن نیست، حسب مورد نماینده دادستان یا دادگاه بخش مستقل، نیز باید حضور داشته باشد.» این ماده حالتی را پیش‌بینی نموده است که مأمور اجرای برای توقیف مال معرفی شده توسط محکوم‌له به محل مورد نظر مراجعه می‌کند و اشخاصی حضور دارند ولی از باز کردن در خودداری می‌کنند، در این حالت قانونگذار تکلیف را مقرر کرده است که مأمور اجرا با حضور مأمور پاسگاه انتظامی محل نسبت به باز کردن درب محل اقدام می‌کند، بنابراین اگر دادورز در این حالت بدون حضور مأمور انتظامی درب را باز کند و اقدام به توقیف کند و بعداً معلوم شود که مال ربوده شده است، در این

^{۳۱} شماره ۷/۵۳۴۹ مورخ ۱۳۶۲/۱۱/۲۹ اداره حقوقی قوه قضائیه

فرض وی مسئول خسارت وارده به محکوم‌له می‌باشد.³² حتی قانونگذار در این ماده پیش بینی کرده است که اگر محل خالی از سکنه باشد و کسی حضور نداشته باشد، در این صورت برای باز کردن درب محل باید نماینده دادستان یا نماینده دادگاه بخش حضور داشته باشد. ماده ۶۶ ق.ا.ا.م مقرر می‌دارد: «اموال ضایع شدنی بلافاصله و اموالی که ادامه ی توقیف آن مستلزم هزینه نامناسب یا کسر فاحش قیمت است، فوراً ارزیابی و با تصویب دادگاه، بدون رعایت تشریفات راجع به توقیف و مزایده، به فروش می‌رسد، لیکن قبل از فروش باید صورتی از اموال مزبور داشته باشد».

این ماده فرضی را مطرح می‌کند که در راستای استیفای حقوق محکوم له، دادورز مکلف است اموال ضایع شدنی را توقیف کند، ماده مقرر می‌دارد که این اموال پس از توقیف باید بلافاصله به فروش برسد، طبیعتاً وقتی بحث از فروش اموال توقیف شده می‌شود بایستی ارزیابی شود و دادگاه فروش را تصویب کند، اما اگر دادگاه با فروش موافقت نکند، دادورز در این جا چه تصمیمی اتخاذ میکند؟ به نظر می‌رسد به استناد ماده ۵۹ ق.ا.ا.م، دادورز می‌تواند به همراه محکوم علیه، مال توقیف شده را بفروشد. ممکن است دادورز بعد از توقیف اموال ضایع شدنی، حتی با تصویب دادگاه مبنی بر فروش، این اقدام را انجام ندهد و مال ضایع شدنی را نفروشد و از انجام این تکلیف قانونی تخطی کند، در این فرض دادورز طبق قواعد عام مسئولیت مدنی، مقصر محسوب میشود و مسئول خسارت وارده به زیان دیده است. زیرا اگر اقدام به فروش می نمود از محل فروش آن مال، محکوم به وصول می‌شد.

بند پنجم: عدم توجه به مستثنیات دین

مستثنیات دین (قانون نحوه ی اجرای محکومیت‌های مالی) ماده ۶۵ قانون اجرای احکام مدنی ظاهراً با تصویب قانون نحوه ی اجرای محکومیت مالی نسخ شده است. در ماده ۲۴ قانون نحوه ی اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۳/۷/۱۵ مقرر داشته است:

مستثنیات دین صرفاً ناظر موارد زیر است:

- الف - منزل مسکونی که عرفاً در شأن محکوم‌علیه در حالت اعسار او باشد.
 - ب - اثاثیه مورد نیاز زندگی که برای رفع حوائج ضروری محکوم‌علیه و افراد تحت تکفل وی لازم باشد.
 - ج - آذوقه موجود به قدر احتیاج محکوم‌علیه و افراد تحت تکفل وی برای مدتی که عرفاً آذوقه ذخیره می‌شود.
 - د - کتب و ابزار علمی و تحقیقاتی برای اهل علم و تحقیق متناسب با شان آنها
 - ه - وسایل و ابزار کار کسبه، پیشه‌وران، کشاورزان و سایر اشخاصی که امرار معاش ضروری آنها و افراد تحت تکفلشان لازم است.
 - و - تلفن مورد نیاز مدیون
 - ز - مبلغی که در ضمن عقد اجاره به موجر پرداخت می‌شود مشروط بر این که پرداخت اجاره بها بدون آن موجب عسر و حرج گردد و عین مستاجره مورد نیاز مدیون بوده و بالاتر از شان او نباشد و»
- به طور کلی، شمول عنوان مستثنیات دین بر مالی نیاز به تصریح قانون دارد، زیرا اصل بر امکان وصول محکوم به از اموال محکوم‌علیه است و مستثنی بودن مال از این تصرف، خلاف اصل است که نیاز به تصریح دارد.³³
- در نتیجه اگر محکوم‌علیه مبلغی را نزد بانک به قصد پس‌انداز برای خرید مسکن ودیعه گذاشته باشد و یا زمینی را به قصد احداث منزل مسکونی خریداری کرده باشد این اموال در زمره ی مستثنیات دین قرار ندارد.³⁴ به موجب ماده ۲۴ قانون نحوه ی اجرای محکومیت مالی مصوب ۱۳۹۳، در بند ۱، منزل مسکونی که عرفاً در شان محکوم‌علیه در حالت اعسار او باشد، در شمول

³² حاجی محمدی، اصغر، مسئولیت امر و مجری ناشی از توقیف مال، ص 74

³³ مدنی، سیدجلال الدین، آئین دادرسی مدنی، ص 36

³⁴ همان

مستثنیات دین است. یعنی اگر دادورز به این امر توجه نکند و تنها منزل محکوم‌علیه که جزو مستثنیات دین است را توقیف کند و از محل آن حقوق محکوم له پرداخت شود در اینجا دادورز در مقابل زیان دیده مسئولیت دارد، زیرا به تکلیف قانونی خود عمل نکرده و موجب ضرر غیر شده است، اما اگر محکوم‌علیه منازل مسکونی متعددی داشته باشد، قابل توقیف است. حتی اگر یک منزل داشته باشد ولی فراتر از شان او باشد که در این حالت دادورز می‌تواند آن را توقیف کند و پس از فروش، مبلغی را که متناسب و هم سطح شان محکوم‌علیه باشد را به او بدهد و بقیه را جهت استیفای حقوق محکوم له پرداخت کند. یا به موجب این قانون، وسیله‌ی نقلیه از شمول مستثنیات دین خارج شده است مگر وسیله‌ی نقلیه امرار معاش فرد باشد که در این حالت قابل توقیف نیست یا ممکن است محکوم‌علیه وسیله‌ی امرار معاش خود را بفروشد و آن را تبدیل به وجه نقد کند در این حالت امکان توقیف وجود دارد مگر این محرز شود محکوم‌علیه قصد تهیه‌ی موضوع نخستین را داشته است، یعنی محکوم‌علیه وسیله‌ی نقلیه‌ای که با آن امرار معاش می‌کرده را فروخته و قصد داشته یک مدل بالاتر از آن را تهیه کند که بار اثبات این قضیه به عهده‌ی خود او است، زیرا همین که مالی از شمول مستثنیات دین خارج شود، طبق اصل باید توقیف شود، و همین که محکوم‌علیه توانست آن را به اثبات برساند، توقیف نمی‌شود و به موجب ماده ۲۵ همین قانون، اگر محکوم‌علیه از همان ابتدا قصد عدم تادیه دین یا تبدیل آن را به یکی از مستثنیات دین به منظور فرار از تادیه‌ی آن را داشته باشد، هر مالی را که در عوض این اموال درمی‌آورد به عنوان جریمه اخذ و محکوم به از محل آن استیفا و مابقی به وی رد می‌شود.^{۳۵}

نکته‌ای که قابل توجه است این است که در این قانون، تلفن جزء مستثنیات دین آمده است در حالی که در ماده ۶۵ ق.ا.م. و ماده ۵۲۴ قانون آ.د.م، جزء مستثنیات دین ذکر نشده بود و در این خصوص فتاوی متعددی وجود داشت از جمله حضرات آقایان آیت ... مکارم شیرازی و آیت ... فاضل لنکرانی و آیت ... صانعی و سیستانی و گلپایگانی.... تلفن را جزء مستثنیات دین محسوب نموده‌اند.^{۳۶}

اما اداره حقوقی قوه قضائیه طی نظریه شماره ۷/۶۸۷ مورخ ۷۶/۲/۳ اعلام داشته است که تلفن متعلق به مدیون جزء مستثنیات دین نبوده و می‌توان آن را توقیف کرد.^{۳۷} طبیعتاً به موجب قانون نحوه‌ی اجرای محکومیت مالی تلفن مورد نیاز مدیون، جزء مستثنیات دین است. ولی اگر مدیون چند تا تلفن داشته باشد، قابل توقیف است. ولی اگر مورد نیاز وی باشد و توقیف شود، در اینجا دادورز مسئولیت دارد چرا که رعایت قانون را ننموده است. نتیجتاً اینکه مستثنیات دین، استثناء بر اصل و رعایت آن گاهی موجب محروم ماندن محکوم‌له از رسیدن به حق خود در مدت معقول می‌شود، بنابراین باید بسیار مضیق و نزدیک به متن تفسیر و به نص اکتفا شود.

گفتار سوم: مسئولیت مدنی دادورز در صورت برداری اموال منقول

ماده ۶۷ ق.ا.م. مقرر می‌دارد: «دادورز باید قبل از توقیف اموال منقول صورتی مشتمل بر وصف کامل اموال از قبیل نوع، عدد، وزن، اندازه و.... که با تمام حروف و اعداد باشد تنظیم کند، و در مورد طلا و نقره عیار آنها (هرگاه عیار آنها معین باشد) و در جواهرات اسامی و مشخصات آنها و در کتاب، نام کتاب و مولف و مترجم و خطی یا چاپی بودن آنها با ذکر تاریخ تحریر یا چاپ و در تصویر و پرده نقاشی خصوصیات و اسم نقاش و در مصنوعات، ساخت و مدل و در مورد فرش بافت و رنگ و در مورد سهام و اوراق بهادار نوع و تعداد و مبلغ اسمی آن و به طور کلی در هر مورد مشخصات و خصوصیات که معرف کامل مال باشد نوشته می‌شود.»

^{۳۵} مدنی، سیدجلال الدین، آئین دادرسی مدنی، ص ۳۷

^{۳۶} مجله‌ی حقوقی و قضایی وزارت دادگستری، شماره ۲۴، ص ۸۶

^{۳۷} شهری، غلامرضا و خرازی، محمد، مجموعه نظریه‌های مشورتی اداره کل حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه در مسائل مدنی

از سال ۶۳ تا ۸۰، ص ۱۰۳

این ماده بیانگر یکی از مهمترین وظایف دادورز است. به عبارت دیگر اگر دادورز به تکلیف مقرر در این ماده عمل نکند، مثلاً اوصاف دقیق مال را در صورت مجلس توقیف ذکر نکند و تعدادی را کم بنویسد یا نوع مال را درست و صحیح قید نکند، به طوری که پس از سپردن به حافظ بیم تعدی و تفریط برود، مسئول خسارت وارده است و این امر هم باعث تضییع حقوق و اموال محکوم علیه می‌شود و هم دسترسی محکوم‌له به محکوم به را با دشواری روبه‌رو می‌کند.^{۳۸}

ماده ۶۸ ق.ا.ا.م مقرر می‌دارد: «تراشیدن و پاک کردن و الحاق و نوشتن بین سطرها در صورت اموال ممنوع است و اگر سهو و اشتباهی رخ داده باشد، دادورز در ذیل صورت آن را تصحیح و به امضای حاضران می‌رساند.» به موجب ماده ۶۷ ق.ا.م، مسئولیت تنظیم صورت مجلس که مشتمل بر ذکر مشخصات اموال توقیف شده می‌باشد با مامور اجراست. بنابراین ممنوعیت مذکور در این ماده هم متوجه مامور اجراست. بدین شرح که دادورز آمده است و قبلاً صورت مجلسی را تنظیم کرده است و در آن مشخصات اموال توقیف شده را قید کرده است و بعد بخواهد بین سطور نوشته شده مطلبی را اضافه کند مثلاً چیزی را اضافه کند که به ضرر محکوم‌له یا محکوم‌علیه باشد، در اینجا نه تنها عمل او جرم است و مسئولیت کیفری دارد، مسئولیت مدنی هم دارد. اما اگر دادورز یکی از اقلام توقیف را ۳ مرتبه نوشته است و بعد از امضای طرفین، دو تا از نوشته‌های خود را خط بزند یا بتراشد و.... هر چند نهی قانونگذار شامل این مورد هم می‌شود، اما احراز سوء نیت دادورز بعید به نظر می‌رسد.

به موجب ماده ۱۲۸۷ ق.م که مقرر می‌دارد: «اسنادی که در اداره ثبت اسناد و املاک و یا دفاتر اسناد رسمی یا در نزد مأمورین رسمی در حدود صلاحیت آن‌ها و بر طبق مقررات قانونی تنظیم شده است رسمی است»^{۳۹} به موجب این ماده، صورت مجلسی که دادورز تهیه می‌کند سند رسمی است و هرگونه دخل و تصرف که خارج از حدود اذن باشد، جعل در سند رسمی محسوب و مرتکب به مجازات مقرر در ماده ۵۳۴ قانون مجازات اسلامی محکوم می‌گردد.

ماده ۷۱ ق.ا.ا.م مقرر می‌دارد: «در صورت اموال باید تاریخ و ساعت شروع و ختم عمل نوشته شود و به امضاء دادورز و حاضران برسد. هرگاه محکوم‌له و محکوم‌علیه یا نماینده قانونی آنها از امضاء ذیل صورت اموال امتناع کنند، مراتب در صورت قید می‌شود.» به موجب این ماده، دادورز باید دقیقاً مشخص کند که در چه تاریخی برای توقیف اموال به محل مورد نظر مراجعه کرده و در چه تاریخ و ساعتی عملیات صورت برداری از اموال توقیف شده را شروع کرده است و در چه تاریخ و ساعتی آن را به پایان رسانده است و باید این صورت مجلس به امضای مامور اجرا و محکوم‌له و محکوم‌علیه برسد. آثار آن در جایی ظاهر می‌شود که مثلاً، در مورخه ۹۰/۴/۲۵ ساعت ۱۱ صبح دادورز برای توقیف و صورت برداری از اموال به محل مورد نظر مراجعه می‌کند و تعدادی از اموال را توقیف می‌کند. اما تاریخ آن را در صورت مجلس ذکر نمی‌کند و بعد از مدتی شخصی مراجعه و ادعای مالکیت نسبت به یکی از اقلام توقیفی می‌کند، در حالی که مثلاً تاریخ قرارداد ثالث با محکوم‌علیه در مورخه ۹۲/۱۱/۱۰ بوده است، اما چون دادورز تاریخ را ذکر نمی‌کند ثالث مدعی می‌شود که تاریخ مالکیت وی قبل از تاریخ توقیف بوده است و این که دادورز بتواند مورخه ۹۰/۴/۲۵ را به اثبات برساند مشکل است و در این فرض طبیعتاً حق محکوم‌له تضییع شده است و ممکن است قسمتی از محکوم به را نتواند وصول کند، چون مال توقیف شده باید مال محکوم‌علیه باشد، یا اگر مال ثالث باشد وی رضایت خود را به توقیف اعلام کند. (مانند همان بحث پرداخت دین از جانب غیر مدیون) و اگر این امر محقق نشده باشد توقیف مال غیر بر خلاف مقررات امری است. در این فرض دادورز مسئول خسارت وارده به محکوم‌له است.^{۴۰}

گفتار چهارم: موارد مسئولیت مدنی دادورز در حفظ اموال منقول

^{۳۸} حاجی محمدی، اصغر، مسئولیت امر و مجری ناشی از توقیف مال، ص ۹۳

^{۳۹} به صراحت ماده ۱۲۸۷ قانون مدنی

^{۴۰} حاجی محمدی، اصغر، مسئولیت امر و مجری ناشی از توقیف مال، ص ۹۶

ماده ۷۷ ق.ا.ا.م مقرر می‌دارد: «اموال توقیف شده در همان جا که هست حفظ می‌شود مگر این که نقل اموال به محل دیگری ضرورت داشته باشد» به موجب این ماده، اموالی که توقیف می‌شود باید در همان محل توقیف حفظ و نگهداری شود و این به عنوان یک اصل است مگر این که ضرورت حادث شود که اموال توقیف شده به محل دیگری منتقل شود، و این ضرورت جابه‌جایی و نقل به مکان دیگر را باید دادورز تشخیص دهد، بنابراین تا زمانی که مأمور اجرا ضرورت انتقال اموال را به محل دیگر تشخیص ندهد، مطابق اصل کلی که حفظ اموال باید در محل توقیف باشد، عمل خواهد شد.

بنابراین چون مرجع تشخیص ضرورت نقل اموال توقیف شده به محل دیگر با دادورز است، وی باید در تشخیص این موضوع دقت کافی را داشته باشد، بنابراین اگر به طرق متعارفی این ضرورت حادث شود، ولی دادورز اجازه‌ی انتقال اموال را به محل دیگر ندهد و باعث شود که مال در همان محلی که هست تلف شود و از بین برود، در اینجا دادورز چون به تشخیص ایجاد ضرورت واقف نبوده، در مقابل زیان دیده مسئول خسارت وارده است و زیان دیده اعم از محکوم‌له و محکوم‌علیه است و دادورز طبق قواعد عام مسئولیت مدنی مقصر شناخته می‌شود. ماده ۷۹ ق.ا.ا.م مقرر می‌دارد: «اموال توقیف شده بدون تراضی کتبی طرفین به اشخاص ذیل سپرده نمی‌شود:

1- اقربای سببی و نسبی دادورز تا درجه سوم

2- محکوم‌له و محکوم‌علیه و همسر آنان و کسانی که با طرفین قرابت نسبی یا سببی تا درجه سوم دارند».

به طور کلی حسن اجرای حکم مستلزم آن است که کسانی که حکم به توسط آنان اجرا می‌شود یا به هر نحو در این مرحله مداخله می‌نمایند، بی‌طرف باشند و در مظان اتهام نباشند. بنابراین زمانی که نوبت به دادورز برای تعیین حافظ می‌رسد (در فرض عدم توافق طرفین در انتخاب حافظ) او برای انتخاب خود باید محدودیت‌های مقرر در قانون را رعایت کند.

به عنوان مثال: اقربای نسبی و سببی دادورز تا درجه سوم نمی‌توانند توسط دادورز به عنوان حافظ تعیین شوند مگر این که طرفین در این مورد رضایت خود را اعلام کرده باشند (رضایت کتبی). بنابراین اگر طرفین رضایت خود را اعلام نکرده باشند ولی دادورز اشخاص مذکور در بندهای این ماده را به عنوان حافظ تعیین کرده باشد، اگر اموال سپرده شده به حافظ در معرض تعدی و تفریط قرار گیرد و تلف شود، هر چند مسئول نهایی مباشر اتلاف است، ولی دادورز هم در انتخاب خود دقت کافی را ننموده است و اشخاصی را که به موجب مقررات قانونی، انتخاب آنها ممنوع بوده را انتخاب کرده است و یکی از عوامل بروز خسارت در کنار مباشر اتلاف که همان حافظ است، می‌باشد.^{۴۱}

نتیجه‌گیری

بحث مسئولیت مدنی متصدیان اجرای احکام و بالاحص دادرسان مشغول در اجرای احکام مدنی، در واقع نشان از عدم مصونیت قاضی و دیگر متصدیان اجرا به طور عام دارد تا مردم با اطمینان از عدالت قضایی بتوانند مشکلات خود را حل کنند. اشخاصی که دخیل در اجرای حکم هستند کارکنان قضایی و اداری می‌باشند که مطابق قواعد عام و خاص هر دو گروه مسئولیت دارند اما ممکن است بین این دسته از کارکنان قضایی و اداری در باب مسئولیت تفاوتی وجود داشته باشد، به طور مثال درباره تقصیر و اشتباه قاضی، مهمترین ادله قانونی در مورد مسئولیت مدنی قضات، اصل ۱۷۱ قانون اساسی است و همچنین قواعد فقهی و موارد کلی مسئولیت مدنی نیز درباره قاضی و دیگر متصدیان اجرا مستند قابل قبولی است.

در مورد قضات دادگستری مبنای قانونی اصل ۱۷۱ قانون اساسی به جهت خطیر بودن مسئولیت این شغل بین تقصیر و اشتباه تفکیک قابل شده است و در صورت اشتباه، مسئولیت را بر عهده دولت گذاشته است و در فرض تقصیر مسئولیت بر عهده خود قاضی می‌باشد. لذا قاضی در صورت اشتباه سبک یا اشتباهی که معمولاً در امور اجتهادی محتمل است، ضمانتی ندارد و از بیت‌المال هم پرداخت می‌شود، اما در صورت اشتباه فاحشی که معمولاً در امور اجتهادی رخ نمی‌دهد، ضامن است، ولی از بیت‌المال جبران می‌شود، زیرا قاضی و حتی دیگر متصدیان اجرا که مأمور دولت هستند، مسئول اجرای حکم می‌باشند. از

^{۴۱} قاسم‌زاده، سید مرتضی، مبانی مسئولیت مدنی، ص ۱۱۷

طرفی باید اجرای حکم را از جمله اعمال حاکمیت دولت دانست، زیرا در راستای اعمال حاکمیت دولت کار می‌کنند و در واقع برای منفعت عامه مسلمانان انجام وظیفه می‌نمایند. شرایط مسئولیت مدنی متصدیان اجرا عبارت از: تصمیم قضایی و ارتکاب اشتباه یا تقصیر قاضی و یا متصدیان اجرا و وقوع ضرر و رابطه سببیت بین ارتکاب اشتباه و تقصیر و ضرر وارده می‌باشد. مرجع احراز اشتباه یا تقصیر قاضی، دادگاه عالی انتظامی قضا است که البته عدم دسترسی آسان مردم به این مراجع باعث می‌شود که مردم نتوانند به طور آسان نسبت به طرح شکایت از قضا اقدام کرده و در بیشتر موارد عملاً از رسیدگی به شکایات خود و جبران ضرر و زیان وارده ناشی از تقصیر قاضی منصرف می‌شوند که اگر این مراجع در استان‌ها هم دارای شعبی باشد قطعاً از مشکلات کاسته خواهد شد.

منابع الف - کتب

- امیری قائم مقامی، عبدالمجید، حقوق تعهدات، ج ۱، چاپ اول، تهران، میزان، ۱۳۷۸
- باریکلو، علیرضا، مسئولیت مدنی، چاپ دوم، نشر میزان، ۱۳۸۷
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، انتشارات کتابخانه گنج دانش، 1387
- حاجی محمدی، اصغر، مسئولیت امر و مجری ناشی از توقیف مال، انتشارات مجد، چاپ اول، ۱۳۹۰
- حیاتی، علی عباس، اجرای احکام مدنی، نشر میزان، چاپ دوم، ۱۳۹۰
- زرگوش، مشتاق، مسئولیت مدنی دولت و کارکنان آن، چاپ اول، تهران، انتشارات جنگل، ۱۳۹۲
- شمس، عبدالله، آئین دادرسی مدنی، جلد اول، انتشارات دراک، چاپ هفدهم، ۱۳۸۹
- قاسم زاده سید مرتضی، الزامها و مسئولیت مدنی بدون قرارداد، چاپ دوم، نشر میزان، ۱۳۸۷
- کاتوزیان، ناصر، الزامهای خارج از قرارداد ضمان قهری، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۸
- کاتوزیان، ناصر، الزامهای خارج از قرارداد مسئولیت مدنی، جلد اول، انتشارات میزان، ۱۳۷۸
- کریم زاده، احمد، نظارت انتظامی در دستگاه قضایی، انتشارات ایدا، ۱۳۷۶
- مدنی، سید جلال الدین، آئین دادرسی مدنی اجرای احکام مدنی، جلد سوم، انتشارات پایدار، ۱۳۷۹
- مهاجری، علی، شرح قانون آئین دادرسی مدنی دادگاه عمومی و انقلاب، جلد اول، چاپ اول، انتشارات فکر سازان،

۱۳۸۰

- یزدانیان، علی رضا، قلمرو مسئولیت مدنی، تهران، چاپ اول، نشر ادبستان، ۱۳۷۹

ب - مقالات

- اصغری، رضا، مسئولیت بدون تقصیر، مجله دادرسی، شماره ۱۴، ۱۳۸۲
- محقق داماد، سید مصطفی، جزوه درسی نظریه خسارت در فقه، دانشگاه قم، ۱۳۷۶
- مرادخانی، فردین و حسین اسفندیاری، مبانی مسئولیت مدنی دولت در پرتو قوانین ایران، مجله گفتمان حقوقی،

شماره های ۱۵ و ۱۶، ۱۳۸۸

The civil responsibility of the judge for the execution of sentences

First Author Zahra Royatvand Ghiasvand

Master of Criminal Law and Criminology, Islamic Azad University,
Arak Science and Research Unit

1-1- Abstract

The discussion of the civil responsibility of the enforcement officials and especially the judges involved in the enforcement of civil judgments, actually shows the lack of immunity of judges and other enforcement officers in general so that people can solve their problems with the certainty of judicial justice. The persons who are involved in the execution of the judgment are judicial and administrative employees who are responsible according to the general and special rules of both groups. But there may be a difference between this category of judicial and administrative employees regarding responsibility, for example, regarding the fault and mistake of the judge, the most important legal evidence regarding the civil responsibility of judges is Article 171 of the Constitution, as well as jurisprudential rules and general cases of responsibility. Madani is also an acceptable document about judges and other enforcement officials. In the case of judges, the legal basis of Article 171 of the Constitution is that due to the seriousness of the responsibility of this job, a distinction has been made between fault and mistake, and in case of a mistake, the responsibility is placed on the government, and in the case of fault, the responsibility rests with the judge himself. Therefore, in the case of a minor mistake or a mistake that is usually possible in *ijtihad* matters, the judge has no guarantee and is paid from the wealth, but in the case of a gross mistake that does not usually occur in *ijtihad* matters, he is a guarantor, but he is compensated from the wealth, because the judge and Even other enforcement officers who are government officials are responsible for the execution of the sentence. In the present article, the civil liability of the prosecutor in the execution of the judgments has been investigated in a descriptive-analytical way.

Keywords: Execution of judgment, litigation, civil liability.